

همسانی مضامین حکایات و افسانه های اندرزی «ازوپ» با آثار سعدی

دکتر آسیه ذبیح نیا عمران*

چکیده

ازوپ، افسانه پردازی است که نام او با حکایات اخلاقی حیوانات عجین شده و به عنوان پدر فابل در غرب شناخته شده است. گرچه از زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست اما حکایات باقی مانده از او هم چنان مورد توجه همگان است.

اغلب ۲۰۸ حکایت تعلیمی از افسانه های ازوپ در زمره فابل (= تمثیل حیوانی) قرار دارند که در آن ها هر حیوان، ممثل یک تیپ از مردم است. افسانه های ازوپ مربوط به حدود قرن ششم قبل از میلاد است. شخصیت های حکایات ازوپ را حیوانات، گیاهان، انسان ها و خدایان تشکیل می دهد. به طور معمول، در پایان بیشتر این حکایات که نقش پردازان عمده آن حیوانات هستند، پندهایی بیان می شود. برخی از مضامین و محتوای آثار سعدی عیناً در افسانه های ازوپ دیده شده یا قابل تطبیق با

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور یزد zabihnia@pnu.ac.ir

کلمات و عبارات وی است. این می تواند از باب «توارد» یا «تأثیر و تأثر» باشد. از آن جا که فضایل و رذایل اخلاقی ریشه در ذات انسان دارد و تقریباً در تمام فرهنگ ها و زبان ها، مورد پذیرش همگان است، بسیاری از مفاهیمی که در افسانه های ازوپ آموزش داده شده در آثار سعدی هم به آن پرداخته شده است. مضامین آثار سعدی هم چون افسانه های ازوپ فضایل و رذایل اخلاقی را شامل می شود. در مجموع از میان حکایت های ازوپ، ۳۹ حکایت آن با بن مایه های شعر سعدی همسانی دارد و قابل تطبیق است. هدف مقاله حاضر بررسی و تحلیل حکایت های ازوپ با مضامین و درونمایه مشابه در عبارات و اشعار سعدی است.

واژه های کلیدی

ازوپ، سعدی، فابل، اندرز، اخلاق، مقایسه و تطبیق.

۱. مقدمه

ازوپ در حدود ۲۶۰۰ سال پیش (سال ۶۲۰ پیش از میلاد مسیح) در فریگیا (فریقیه) که در آن زمان مرکز برده داری آسیای صغیر (بخشی از ترکیه امروزی) بوده است، به دنیا آمد (تقوی، ۱۳۷۶: ۱۰۶). او سیاه پوست بود و به سبب پوست سیاهش، یونانیان او را اتیوپ^۱ یا ازوپ نامیده اند (همان).

غنیمی هلال درباره ازوپ می نویسد: «ازوپ سازنده حکایت های حیوانات در روزگار آماسیس، فرعون مصر می زیست و زادگاه او جزیره سامس است...هم چنین از نوشته های هرودوت برمی آید که ازوپ به دست مردمان دلفی کشته شده است» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۲۲۸).

ازوپ لکنت زبان داشت و خواندن و نوشتن نمی دانست ولی حافظه ای قوی

داشت. هم چنین او اهل سیر و سفر بود و با حکما و دانشمندان رفت و آمد داشته است. بر همین اساس برخی گفته اند چه بسا در ضمن همین سفرها او با حافظه سرشار خود حکایت‌های مختلف را از اقصای عالم ضبط کرده است و بعد آن‌ها را به زبان و سبک خاص خود تقریر نموده است» (تقوی، ۱۳۷۶: ۱۰۷). ازوپ در سال ۵۶۰ پیش از میلاد، در ۶۰ سالگی از دنیا رفت (همان).

آن چه را امروز افسانه‌های ازوپ می‌خوانیم، افسانه‌هایی است که پلانودوس، راهبی از شهروندان قسطنطنیه، در قرن چهاردهم میلادی فراهم آورده است. این مجموعه نخستین بار در سال ۱۴۷۹ م. به چاپ رسید و تنها مآخذ پذیرفته شده افسانه ازوپ و زندگی نامه اوست (رک. جهانشاهی، ۱۳۶۶: ۲۹۳).

بعضی از پژوهشگران بر این باورند هرگز افسانه پردازی به نام ازوپ وجود نداشته است و گروهی نیز او را با لقمان حکیم^۲ یکی دانسته اند ولی سقراط و افلاطون، دو فیلسوف یونانی، و هرودوت تاریخ نگار یونانی که از ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال پس از ازوپ زندگی می‌کرده اند و پلوتارک، تذکره نویس یونانی که نزدیک به ۷۰۰ سال پس از ازوپ می‌زیسته، از او یاد کرده اند. سقراط، بعضی از افسانه‌های ازوپ را در زندان به شعر درآورد (ازوپ، ۱۳۸۳: ۱۸).

افلاطون از اشعار و افسانه‌های ازوپ ستایش کرده و هرودوت از داستان زندگی این افسانه پرداز سخن گفته است. پلوتارک، ازوپ را مردی فرزانه دانسته و از او به عنوان مشاور سفیر کرزوس، آخرین شاه لیدی یاد کرده است (همان). لسیپوس پیکر تراش بزرگ یونانی که در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد می‌زیست، پیکره‌ای از این افسانه پرداز محبوب یونانی تراشید.

«آن چه از ازوپ در زبان‌ها مشهور است و در کتاب‌ها به ثبت رسیده، قصه‌هایی - بعضاً ابتدایی - از زبان سگ و گرگ و الاغ و مانند آن با مضامینی زمینی است که البته

می‌توان همانندی‌های فراوانی از آن را در ادبیات فارسی و عربی و چه بسا ادبیات جهانی پیدا کرد؛ زیرا قصه و افسانه مرز و بوم نمی‌شناسد» (موحدی، ۱۳۸۰: ۱۲۵).

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون درباره همسانی محتوایی حکایت‌های ازوپ و آثار سعدی مقاله‌ای تدوین نشده اما درباره فابل و افسانه‌های تمثیلی آثاری منتشر شده است که عبارتند از: «فابل در ادبیات فارسی» از محمدعلی جمال‌زاده که در سال ۱۳۵۲ در نشریه علوم انسانی گوهر، شماره‌های ۴۳ و ۴۴ چاپ شد. هم‌چنین مقاله‌ای با عنوان «درباره ادبیات شفاهی افسانه‌های تمثیلی (حیوانات)» از محمدجعفری قنوتی که در سال ۱۳۸۵ در پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۴۵ و ۴۶ منتشر شد و مقاله «حکایت‌های لافوتن در شعر معاصر ایران» از اکبر شامیان که در مجله تاریخ ادبیات شماره ۶۳/۳ چاپ شد.

۳. موضوع حکایات و افسانه‌های ازوپ

بیشتر افسانه‌های ازوپ درباره جانوران است، تعداد کمی از آن‌ها درباره گیاهان، عناصر طبیعی چون باد، خورشید، دریا و ماه است. هم‌چنین آدمیان و خدایان هم در تعدادی از این افسانه‌ها به چشم می‌خورند. معدودی از این افسانه‌ها تعلیلی است و به توجیه علت پدیده‌ها می‌پردازد مانند این که چرا نباید در مرگ عزیزان خیلی گریه کرد؟ و بسیاری از حکایات او برای عبرت‌آمیزی و پند به کار می‌روند. به‌طور کلی ازوپ هر افسانه را با نکته‌ای اخلاقی یا پندی به پایان می‌رساند.

برخی از افسانه‌ها با آرمان‌های اخلاقی و هدف کمال‌جویی که به وسیله فیلسوفان بزرگ اخلاق روزگار باستان عرضه شده، سر و کار دارند. فضایی که به وسیله افسانه‌سرایان سفارش شده به‌طور عمده مربوط به فضایل اجتماعی است که زندگانی را

راحت تر می‌کند و به اعتبار کسانی که می‌خواهند با وفاداری، بخشندگی، میانه روی، توکل و جز آن زندگی کنند، کمک می‌کنند (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۸).

هم چنین بیشترین مضامین در حکایات حیوانات متعلق به چگونگی رفتار با دیگران است؛ دیگرانی که اغلب دشمن فرض می‌شوند یا دشمن هستند.

به طور کلی در داستان‌های مختلف اقوام اعم از اساطیر، داستان‌های دینی و حماسی، داستان‌ها و حکایت‌های اخلاقی و قصه‌های عامیانه شباهت‌های فراوانی هست که هم حاکی از اقتباس و داد و ستد گذشتگان است و هم نشان دهنده تجارب مشترک اقوام انسانی. گاهی اصل ماجرا یکی است ولی شخصیت‌ها و عوامل جانبی و محیطی تغییر کرده و رنگ فرهنگ خاصی به خود می‌گیرند.

۴. مضامین مشترک حکایات و افسانه‌های اندرزی ازوپ با آثار سعدی

اغلب مضامین آثار سعدی و افسانه‌های ازوپ را فضایل و رذایل اخلاقی تشکیل می‌دهند. رذایل در علم اخلاق نقطه مقابل فضایل است. گویا سابقه این طبقه بندی به یونان باستان برمی‌گردد (غلامحسین زاده و قاسم زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۹). افلاطون، فضیلت را سلامت و اعتدال نفس و فضایل اخلاقی انسان را به سلامت سه قوه عقل، احساس و اراده مربوط می‌دانست. از نظرگاه او آن‌گاه که قوه عاقله انسان در سلامت و اعتدال باشد، «حکمت» آفریده می‌شود و از اعتدال قوه احساس و عواطف «عفت» و از اعتدال قوه اراده و «شجاعت» بروز می‌یابد. به نظر افلاطون از آن‌جا که انسان موجودی اجتماعی و در روابط خود با دیگران نیازمند اعتدال و سلامت است، «عدالت» لازمه فضیلت اجتماعی و حاصل اجتماع فضایل سه گانه یاد شده است (زریاب خویی، ۱۳۶۸: ۳۵۷).

اندرز در همه زبان‌ها و در همه حال و همه جا و همیشه وجود داشته است و نزد هر ملتی یک نوع حالت عمومی دارد. از آن‌جا که فضایل و رذایل اخلاقی ریشه در

ذات انسان دارد، در تمام فرهنگ ها و زبان ها، مورد پذیرش همگان است، برخی از مضامین و محتوای اندرزی و اخلاقی ازوپ عیناً در آثار سعدی دیده شده یا قابل تطبیق با کلمات و عبارات وی است. این می تواند از باب «توارد» یا «تأثیر و تأثر» باشد، مضامین ازوپ هم چون آثار سعدی فضایل و رذایل اخلاقی را شامل می شود.

۴۲ حکایت از ۲۰۸ حکایت ازوپ یا عیناً در آثار سعدی دیده شده یا مضامین و محتوای آن ها با افسانه های ازوپ همسانی دارد. برخی از این حکایات و افسانه ها عبارتند از:

۱-۴- ازوپ و سعدی، هر دو حکایتی را به نام «منجم باشی» نقل می کنند که در این حکایت، انسان هایی را به نقد می کشند که ادعای آگاهی از اخبار ستارگان را دارند ولی از حوادث اطراف خود بی خبر هستند:

شب منجم باشی...همین طور که سرش را بالا گرفته بود و به ستاره ها می نگریست و راه می رفت، به داخل چاه افتاد. منجم باشی فریاد کشید و کمک خواست. مدتی گذشت و رهگذری صدای او را شنید و به سر چاه آمد. رهگذر به منجم باشی گفت: «آدمی که می خواهد بفهمد در آسمان چه خبر است و خبر از زیر پایش ندارد، حقش این است که در ته چاه بماند!» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۱۸۱).

مشابه مضمون فوق، در باب چهارم گلستان، در فواید خاموشی آمده است:

«منجمی به در خانه درآمد. یکی مرد بیگانه را دید با زن او به هم نشسته. دشنام و سقط گفت و فتنه و آشوب برخاست. صاحبدلی که براین واقف بود گفت:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۶)

۲-۴- ازوپ و سعدی، در حکایت «حسیس» اشاره بر این نکته دارند که تنها اندوختن مال دردی را دوا نمی کند و اگر کسی مال را خرج نکند مال با سنگ و خاک

تفاوت ندارد. ازوپ نقل می‌کند: مرد خسیسی تمام دارایی اش را فروخت و ثروتی به هم زد و سکه های طلایش را در گوشه ای مدفون کرد تا دزد به مالش نزند. او هر روز... سکه هایش را می شمرد و دوباره آن ها را همان جا پنهان می کرد تا این که یک روز یکی از کارگزارانش از ماجرا باخبر شد و نیمه های شب به سراغ گنج آن مرد آمد و آن را دزدید. فردای آن روز، مرد خسیس که متوجه دزدیدن طلاهایش شد، بر سرش کوبید و شروع به گریه و زاری کرد. یکی از همسایه ها... علت را جویا شد. خسیس تمام ماجرا را برایش تعریف کرد. همسایه گفت آجری این جا دفن کن و هر روز به سراغش بیا! برای تو چه فرقی می کند سکه طلا چال کرده باشی یا آجر؟ تو که دلت نمی آمد آن ها را خرج کنی» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۲۴). سپس ازوپ از حکایت نتیجه می‌گیرد «مالکیت بدون بهره برداری هیچ است» (همان). نظیر این داستان در باب دوم بوستان چنین آمده است:

یکی زهره خرج کردن نداشت	زرش بود و یارای خوردن نداشت
نه خوردی که خاطر برآسایدش	نه دادی که فردا به کار آیدش
شب و روز در بند زر بود و سیم	زر و سیم در بند مرد لئیم
بدانست روزی پسر در کمین	که ممسک کجا کرد زر در زمین
ز خاکش برآورد و بر باد داد	شنیدم که سنگی در آن جا نهاد
جوانمرد را زر بقایی نکرد	به یک دستش آمد به دیگر بخورد
کزین کمزنی بود ناپاک رو	کلاهش به بازار و میزر گرو
نهاده پدر چنگ در نای خویش	پسر چنگی و نایی آورده پیش
پدر زار و گریان همه شب نخفت	پسر بامدادان بخندید و گفت
زر از بهر خوردن بود ای پدر	ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر
زر از سنگ خارا برون آورند	که با دوستان و عزیزان خورند

(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۰۴)

هم چنین سعدی، در گلستان همین مضمون را در باب هشتم نیز آورده است: «مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال. عاقلی را پرسیدند: نیکبخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیکبخت آن که خورد و کِشت و بدبخت آن که مُرد و هِشت.

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد
 که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد»
 (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۶)

۳-۴- ازوپ و سعدی شیرازی، هر دو مشورت با زنان را نهی می کنند. ازوپ در حکایت زن ناپارسا نقل می کند: زنی که شوهر خود را از دست داده بود و در قبرستان، کنار جنازه شوهر سوگواری می کرد... تسلیم آرزوهای مرد بیگانه ای شد! (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۷۸-۲۷۷). او در ادامه حکایت مذکور رای زدن با زنان را نهی می کند. سعدی در گلستان می آورد: «مشورت با زنان تباہ است» (سعدی، ۱۳۷۰: ۵۵۲)

۴-۴- ازوپ و سعدی، هر دو «گزافه گوئی» را مذمت می کنند. شخص گزافه گوئی مقداری مطالب پریشان برای ازوپ خواند... ازوپ گفت: من فکر می کنم تو کاملاً حق داری خودت را بستایی زیرا کسی جز خودت را نخواهی یافت که تو را ستایش کند. (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۲۶). سعدی نیز در گلستان بابتی دارد با عنوان در فوائد خاموشی و در باب مذکور در محاسن کم و مفید گفتن، سخن می گوید زیرا:

گرچه بر حق بود فراخ سخن^۳
 حمل دعویش بر محال کنند
 (سعدی، ۱۳۷۰: ۵۰۲)

در بوستان نیز در فضیلت خاموشی آمده است:

حذرکن ز نادان ده مرده گوی^۴
 چو دانا یکی گوی و پرورده گوی
 (همان، ۱۳۷۹: ۲۰۱)

۴-۵- ازوپ در مذمت سخن بی موقع نقل می کند: جوانی هرزه همه میراث خود را تباه ساخت جز بالاپوشی. او روزی پرستویی دید گمان کرد هوا گرم شد لذا بالاپوش را فروخت. هوا سردشد... جوان پرستو را دید که مرده است گفت: ای پرنده بدبخت، با سخن گفتن بی موقع، هم خودت و هم مرا نابود ساختی (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۵۸). سعدی می آورد: «نادان را به از خامشی نیست» (سعدی، ۱۳۷۰: ۵۴۲). هم چنین سعدی تأکید می کند:

چون نداری کمال فضل آن به که زبان در دهان نگه داری
(همان: ۵۴۳)

«دانا چون طبله عطار است خاموش و هنرنمای و نادان چو طبلِ غازی بلندآواز و میان تهی» (همان: ۴۸۱).

۴-۶- ازوپ در حکایتی با عنوان حوادث فراموش می شوند، می آورد: مسافران کشتی گرفتار توفان شدند... آنان بعد از توفان به جشن و پایکوبی پرداختند. کشتییان گفت: دوستان ما هنوز به مقصد نرسیدیم و بار دیگر با هوای بد کشتی خواهیم راند (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۴۳ با تلخیص). مضمون حکایت مذکور در کلیات سعدی دیده شده است: «هر چه آید بر سر اولاد آدم بگذرد» (سعدی، ۱۳۶۳: ۳).

۴-۷- ازوپ در حکایت خدا به کسانی کمک می کند که آن ها به خود کمک می کنند، می آورد: توانگری با کشتی سفر می کرد، توفان کشتی را واژگون کرد همه تلاش کردند تا با شنا خود را به ساحل برسانند جز یک تن که آتنا^۵ را به فریاد می طلبید... یکی از نجات یافتگان بانگ بر او زد: همه کار را به آتنا مسپار، بازوان خود را نیز به کار انداز... (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۳۱). مشابه مضمون ازوپ را سعدی در بیت زیر آورده است:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۱۸)

هم چنین مضمون بالا در اکثر متون مذهبی و ادبی دیده می‌شود که برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در قرآن کریم آمده است: «لیس للإنسان إلا ما سعی» (نجم، ۴۰): آدمی را نیست جز آن چه کوشید.

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «از آسمان کلاه می‌بارد اما بر سر آن آید که سر فرود آرد» (عبدالله انصاری، ۱۳۷۲: ۳۰۲).

بتر از کاهلی ندانم چیز کاهلی کرد رستم را حیز
(ستایی، ۱۳۴۱: ۳۰۱)

عید زاکانی در رساله دلگشا نیز این حکایت را نقل می‌کند: «شخصی می‌گفت: چشمم درد می‌کند و با آیات و ادعیه مداوا می‌نمایم. تلخک گفت: اندکی انزروت^۶ نیز بدان‌ها بیفزای» (زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۳۷)

۴-۸- ازوپ در حکایت بلند آواز میان تهی، عالمان بی عمل را سرزنش می‌کند؛ کسانی که مدام به دیگران طعنه می‌زنند و ملامت می‌کنند ولی خود عمل نمی‌کنند. (ازوپ، ۱۳۸۳: ۸۱). همین بن‌مایه در ابیات سعدی نیز دیده می‌شود:

بلند آواز نادان گردن افراخت که دانا را به بی شرمی بینداخت
نمی‌داند که آواز حجازی فرو ماند ز بانگ طبل غازی
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۱۱)

کسی از بزرگی نباشد به چیز کدو سر بزرگ است و بی مغز نیز
میفراز گردن به دستار و ریش که دستار پنبه است و سبیلت حشیش
به صورت کسانی که مردم و شنند چو صورت همان به که دم درکشند
(همان، ۱۳۷۹: ۳۰۳)

مضمون حکایت ازوپ «عالم بی عمل» از موتیف‌هایی است که در آثار سعدی نیز

به آن توجه شده است. در باب هشتم گلستان آمده است: «یکی را گفتند: عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عسل» (سعدی، ۱۳۶۸: ۶۰۴)

۹-۴- ازوپ اندرز می دهد باید به اندازه سخن گفت و در این خصوص حکایت می کند: «روباهی به خانه بازیگری درآمد و در میان همه دارایی او نقابی دید... روباه... گفت: چه سر زیبایی! افسوس که در اندرون آن مغز نیست!» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۳۸) مضمون مشابه حکایت فوق در بیت زیر از سعدی دیده می شود:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت...
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۴۸)

۱۰-۴- ازوپ در حکایت انگورهای ترش نقل می کند که روباه گرسنه ای سعی می کرد تا برخی از انگورهای آویزان را بچیند اما نتوانست. همین طور برخی از مردم چون به سبب بی استعدادی خود شکست می خورند روزگار را سرزنش می کنند. (ازوپ، ۱۳۷۳: ۳۲). همین مضمون در ابیات سعدی نیز دیده می شود:

چو خویشتن تواند که می خورد قاضی ضرورت است که بر دیگران بگیرد سخت
که گفت پیرزن از میوه می کند پرهیز دروغ گفت که دستش نمی رسد به درخت
(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۶۴)

۱۱-۴- ازوپ در مذمت «ادعای گزاف» می آورد: شیری با آدمی زاده ای سفر می کرد. هردو لاف زنان سخن می گفتند. در راه سنگی دیدند که تصویر انسانی را نشان می داد که در حال خفه کردن شیری بود... آدمی گفت: «می بینی ما از شما نیرومندتریم» شیر گفت: «اگر شیران پیکر تراشی می دانستند آن وقت انسانی می دیدی که شیری بالای سرش نشسته بود.» پس بسیاری از آدمیان که با لاف گزاف درباره شجاعت و بی باکی خود سخن می گویند، تنها با آزمایش سخت شناخته می شوند (ازوپ، ۱۳۷۳: ۴۶). سعدی در باره مضمون فوق می آورد:

مگسی گفت عنکبوتی را کاین چه ساق است و ساعد باریک
گفت اگر در کمنند من افتی پیش چشمت جهان کنم تاریک
(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۴۲)

۱۲-۴- ازوپ در مذمت «نفاق، دشمنی و ستیزه جویی» نقل می کند که ستیزه و پیکار چیزهای زیان آوری هستند و اگر مردم حس سازش نداشته باشند این امر به زیان همه احزاب می انجامد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۵۰). سعدی می گوید:

چو در لشکر دشمن افتد خلاف تو بگذار شمشیر خود در غلاف
چو گرگان پسندند بر هم گزند برآساید اندر میان گوسپند
چو دشمن به دشمن شود مشغول تو با دوست بنشین به آرام دل
(سعدی، ۱۳۷۹: ۲۵۱)

۱۳-۴- ازوپ در حکایتی، ریاکار خودکامه را مذمت می کند: بدا به حال کسانی که تظاهر به وضع عادلانه قانون می کنند ولی خودشان انجام دادن همان قوانینی را که خود وضع و تصویب کرده اند، برنمی تابند (ازوپ، ۱۳۷۳: ۶۵). همین مضمون در بیت سعدی نیز آمده است:

سعدی همه ساله پند مردم می گوید و خود نمی کند گوش
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۹۲)

۱۴-۴- ازوپ در حکایت سرشت بد می آورد: شبانی چند بچه گرگ را بزرگ کرد اما آنان به گله خودش حمله بردند... چوپان وقتی این صحنه را دید گفت این جزای من است! (ازوپ، ۱۳۷۳: ۶۷). سعدی می گوید:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود
(سعدی، ۱۳۶۳: ۲۰۳)

هم چنین ازوپ، در حکایت دیگری، آدمی را از پروردن دشمن برحذر می دارد...

زیرا وقتی بزرگ شدند ترا نخستین قربانی شرارت خود خواهند کرد؟ هیچ تربیتی نمی‌تواند یک طبیعت بد وحشی را رام سازد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۳۷). سعدی در باب هفتم گلستان، در تأثیر تربیت، مضامینی از این قسم فراوان دارد. هم چنین بوستان نیز از این بن مایه بهره برده است. برخی از این ابیات عبارتند از:

یا وفا خود نبود در عالم یا کسی اندر این زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۸۹)

یکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردید
(همان: ۴۵۱)

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است
(همان: ۲۸۰)

فِيَا عَجَبًا لِمَنْ رَبَّيْتُ طِفْلًا أَلْقَمَهُ بِأَطْرَافِ الْبَنَانِ
أَعْلَمَهُ الرَّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَّانِي
(همان: ۳۰۰)

ازوپ در افسانه دیگری مشابه مضمون بالا نقل می‌کند که نباید از دشمنان چیزی پذیرفت چون ممکن است دوستی دشمنان از روی اضطرار باشد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۹۵) و این تفکر ازوپ همسانی بسیاری با اندیشه سعدی دارد:

امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۶)

ازوپ در افسانه دیگری، همسان با مضامین فوق، در مذمت از ناسزایان امید بهی داشتن نقل می‌کند که یک سرشتی پلید هرگز آدمی خوب نمی‌سازد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۶۸). سعدی درباره همین مضمون می‌آورد:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
 باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس
 (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۴)

۴-۱۵- ازوپ «قناعت» را می ستاید و در این باره می آورد که جهان ممکن است روزی بر وفق مراد بیچارگان بگردد و این برای شوربختان مایه دلداری است که دیگران را در وضعیت بدتر از خودشان ببینند... (ازوپ، ۱۳۷۳: ۷۲). سعدی در باب سوم گلستان، در فضیلت قناعت آورده است:

”هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوشی نداشتم. به جامع کوفه درآمد دلتنگ، یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت به جای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم” (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۸۴). مشابه مضمون ازوپ، در ابیات رودکی نیز آمده است:

زمانه پسندی آزادوار داده مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
 به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است
 (رودکی، ۱۳۷۹: ۱ / ۱۷۹)

۴-۱۶- ازوپ در داستان دو موش شهری و روستایی به مذمت موش شهری پُرخور می پردازد و چنین اندرز می دهد یک زندگی ساده با صلح و آرامش بهتر از زندگانی پرتجملی است که آمیخته با ترس باشد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۷۷). سعدی نیز قناعت را می ستاید و در این باره چنین می آورد:

بخسپند خوش روستایی و جفت به نازی که سلطان در ایوان نخفت
 گدایی که بر خاطرش بند نیست به از پادشاهی که خرسند نیست
 (سعدی، ۱۳۷۹: ۱۱۲)

پسای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان
 (سعدی، ۱۳۶۳: ۳۶۶)

۱۷-۴- ازوپ اندرز می دهد که آدمی باید حد خود را بداند و نباید با قوی تر از خویش جدال کند: ماری دندان به سوهانی زد. سوهان گفت:... دیوانه ای؟ من هر آهنی را که بر سر راهم قرار گیرد می جوم! (ازوپ، ۱۳۷۳: ۹۹). سعدی در این خصوص می آورد:

هرکه با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۰۱)

۱۸-۴- ازوپ در داستان شاهین و ماده روباه یادآوری می کند که گردش سپهر، داد بی پناهان را می ستاند.

و اندرز می دهد که «هرکس پیمان دوستی را بشکند اگرچه دوست او ناتوان باشد و توان مجازات نداشته باشد، از انتقام آسمانی نمی تواند فرارکند» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۱۳). سعدی در این مضمون می سراید:

ناسزایی را که بینی بخت یار عاقلان تسلیم کردند اختیار
باش تا دستش بندد روزگار پس به کام دوستان مغزش برآر
(سعدی، ۱۳۶۸: ۲۹)

۱۹-۴- ازوپ در داستان دو خروس تعلیم تواضع و فروتنی می دهد و خاطرنشان می سازد که در جهان بخت با کسانی یار است که اهل صبر باشند. سپس او نتیجه می گیرد که خدا مغرور را می شکند ولی به متواضع توفیق می دهد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۲۹). سعدی در اهمیت «تواضع» می آورد:

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست
تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین
یکی را که پندار در سر بود مپندار هرگز که حق بشنود
ز علمش ملال آید از وعظ ننگ شقایق به باران نروید ز سنگ
(سعدی، ۱۳۷۹: ۱۲۸)

۲۰-۴- ازوپ باور دارد که «مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد». پس نباید

«هرگز فریفته ظاهرسازی های دشمن شد» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۴۲). سعدی در همین مضمون می آورد:

زمام عقل به دست هوای نفس مسده که گرد عشق نگردند مردم هشیار
من آزموده ام این رنج و دیده این سختی ز ریسمان متنفر بود گزیده مار
(سعدی، ۱۳۶۳: ۲۴۹)

۲۱-۴- ازوپ اندرز می دهد گاهی آدمی از روی ناچاری باید خواری را تحمل کند. زیرا «در زمان ترس، قوی ترین مردم ممکن است مورد حمله مردمان ناتوان تر قرار بگیرند» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۴۶). سعدی در همین مضمون می آورد:

از برای مصلحت مرد حلیم بوسه زد بر پشت خر گفت "ای حکیم"
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۵۸)

چو دستی نشاید گزیدن به بوس که با غالبان چاره زرق است و لوس
(همان: ۲۶۰)

۲۲-۴- ازوپ آزمندی را مذمت می کند و از رذایل اخلاقی برمی شمارد و باورد دارد که «فقیر بی آرزو تندرست زندگانی می کند اما توانگر در محنت پایدار است» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۴۷). «مذمت آزمندی» یکی از موتیف هایی است که ازوپ، افسانه های بسیاری را با این مضمون ساخته است. سعدی نیز هم در باب سوم گلستان و در باب ششم بوستان «قناعت» را تحسین می کند و «آزمندی» را مذموم می شمارد زیرا قناعت، آرامش روحی و روانی به دنبال می آورد:

سعدیا سرمایه داران از خلل ترسند و ما چون برآید بانگ دزد! از کاروان آسوده ایم
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۰۶)

۲۳-۴- ازوپ اندرز می دهد «یک فقیر عامی نباید روش یک توانگر را تقلید کند زیرا با انجام این کار او خود را در معرض ریشخند قرار می دهد برای این که هیچ کس کاری را که مربوط به خود او نیست نمی تواند خوب انجام بدهد» (ازوپ، ۱۳۷۳:

۱۶۰). سعدی در همین مضمون می آورد:

از هر کسی سلوک به نوعی است محترم
از شیر حمله خوش بود و از غزال رم
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۶۱)

ندهد هوشمند روشن رای
بوریبا باف اگرچه بافنده است
به فرومایه کارهای خطیر
نبرندش به کارگاه حریر
(همان: ۲۹۵)

۲۴-۴- ازوپ ظاهرینی را مذمت می کند زیرا افراد سطحی «که بدون تأمل به اشیاء حمله می آورند، خود را در معرض خطرهای شگفت و ناپیوسیده قرار می دهند» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۶۸).

هر بیشه گمان مبر که خالی است
باشد که پلنگ خفته باشد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۵۳)

۲۵-۴- ازوپ «کارسرهم بندی شده را» ملامت می کند و تعلیم می دهد که «کارها به سرعت آن سنجیده نمی شود بلکه با کمالی که انجام یافته اند سنجیده می شوند» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۸۰). سعدی در این خصوص می سراید:

خاک مشرق شنیده ام که کنند
به چهل سال کاسه ای چینی
صد به روزی کنند در مردشت
لاجرم قیمتش همی بینی
(سعدی، ۱۳۶۸: ۲۰۲)

۲۶-۴- ازوپ تعلیم می دهد که سرمشق بودن (=اهل عمل بودن)، بهتر از دستور دادن است: «خطاجویان خود باید درست راه بروند و راست زندگانی بکنند پیش از آن که به دیگران دستور بدهند» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۸۴). سعدی در همین مضمون می آورد:

ای که دانش به مردم آموزی
خویشتن را علاج می کنی
آن چه گویی به خلق خود بنیوش
باری از عیب دیگران خاموش
محتسب... برهنه در بازار
قجه را می زند که روی پیوش
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۴۲)

۲۷-۴- ازوپ در دو حکایت از مجموعه فابل های خود پند می دهد که افراد ناتوان را باید جدی گرفت زیرا عملکرد فرد مهم است. او در این خصوص حکایت پشه ای را نقل می کند که اسباب رنجش و درماندگی شیر را فراهم می آورد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۸۶). سعدی در همین مضمون می آورد:

مگسی گفت عنكبوتی را کاین چه ساق است و ساعد باریک
گفت اگر در کمند من افتی پیش چشمت جهان کنم تاریک
(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۴۲)

۲۸-۴- ازوپ اندرزمی دهد «در هرکاری از غفلت برحذر باش؛ اگر می خواهی که از پریشان روزگاری و خطر بگریزی» (ازوپ، ۱۳۷۳: ۱۹۰). سعدی در همین مضمون می آورد:

هر که دانه نفشاند به زمستان در خاک ناامیدی بود از دخل به تابستانش
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۵۲)

۲۹-۴- ازوپ راستی و درستی را ستایش می کند زیرا آسمان همچنان که آماده است نقشه های مردمان رذل را باطل کند آماده است درستکار را یاری کند (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۱۱). سعدی در همین مضمون می آورد:

گر جهان فتنه گیرد از چپ و راست و آتش و دود پیش و پس باشد
تو پریشان نکرده ای کس را چه پریشانی ات ز کس باشد
خونیان را بود ز شحنه هراس شب روان را غم از عسس باشد
راستی پیشه گیر و ایمن باش که رهاننده تو بس باشد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۳۲)

۳۰-۴- ازوپ و سعدی، هر دو «عادت بد» را مذمت می کنند. ازوپ اندرز می دهد که نباید در عادت بد پافشاری کرد زیرا زمانی می رسد که اگر بخواهند، نمی توانند عادت بد خود را فرو بگذارند (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۱۹). سعدی در همین مضمون می آورد:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا به وقت مرگ از دست
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۷۳)

۳۱-۴- ازوپ حکایت می‌کند که دوست را باید در رنج و گرفتاری شناخت، پس دوستان راستین در روزگار سختی پدید آیند (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۳۸). سعدی در همین مضمون می‌آورد:

دوستان در زندان به کار آیند که بر سفره دشمنان هم دوست نمایند.

دوست مشمار آن که در نعمت زند
 لاف یاری و برادر خواندگی
 دوست آن باشد که گیرد دست دوست
 در پریشان حالی و درماندگی
 (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۲)

به غم خوارگی چون سرانگشت من
 نخارد کس اندر جهان پشت من
 (همان: ۱۴۰)

مشابه همین مضمون در قابوس نامه و اشعار نظامی گنجوی نیز آمده است: «بر اعتماد دوستان از خویشان غافل مباش که اگر تو را هزار دوست باشد، از تو دوست تر کسی نباشد. و دوست را به وقت تنگی آزمای، که به وقت فراخی، همه کس تو را دوست دارد» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۲۱).

ندانم کسی کو به جان و به تن
 مرا دوست تر دارد از خویشان
 ز مهر کسان روی برتافتم
 کس خویش هم خویش را یافتم
 (نظامی گنجوی، ۱۳۵۱: ۵۲)

۳۲-۴- ازوپ در حکایتی حال لاف زدن بزدلی را نشان می‌دهد که دلاوری او تنها به گفتار است نه به کردار (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۵۱). سعدی در همین مضمون می‌آورد:

لاف مردی زنی و زن باشی
 همچو خنثی مباش نر ماده
 (سعدی، ۱۳۶۳: ۶۵)

۳۳-۴- ازوپ عقیده دارد آدمی را یارای مقابله با تقدیر نیست پس انسان بهتر است خود را با صبر و شجاعت تسلیم سرنوشت خود کند زیرا هیچ حيله‌ای نمی‌تواند او را از چنگال سرنوشت برهاند (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۶۰). سعدی می‌گوید:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۲۰)

۳۴-۴- ازوپ در حکایت زندگی ماهیان خُرد و بزرگ نقل می کند که ماهیان خرد از لای سوراخ های تور ماهیگیر به دریا می گریزند. در نتیجه برای مردمی که ثروت اندکی دارند، سالم ماندن آسان تر است ولی به ندرت مرد توانگری را می توان دید که از بلا جسته باشد (ازوپ، ۱۳۷۳: ۲۸۱). در همین مضمون سعدی عبارتی دارد: سبکبار مردم سبکروترند (سعدی، ۱۳۶۳: ۳۸۵).

۳۵-۴- ازوپ در مذمت ستایش احمق (روباه و کلاغ) می آورد: کلاغی روی شاخه درختی نشسته و تکه پنیری به منقار داشت. روباهی که از زیر درخت رد می شد با دیدن پنیر، شروع به ستایش از کلاغ کرد. روباه از زیبایی های کلاغ تعریف کرد و گفت: «اگر آوازت هم به همین زیبایی باشد، سزاوار است که ملکه پرنده ها شوی!» کلاغ که از حرف های روباه به وجد آمده بود، خواست به روباه نشان بدهد که چه صدای زیبایی دارد. همین که کلاغ دهانش را باز کرد، پنیر به زمین افتاد. روباه پنیر را برداشت و گفت: آن چه تو کم داری، عقل است! (ازوپ، ۱۳۶۶: ۳۳) سعدی در باب هشتم گلستان «در آداب صحبت» همین مضمون را می آورد: «فریب دشمن مخور و غرور مدّاح مخر که این دام زرق نهاده است و آن دامن طمع گشاده. احمق را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش دمی، فربه نماید» (سعدی، ۱۳۶۳: ۵۳۶).

۳۶-۴- ازوپ، دوستان دغلکار را مذمت می کند و معتقد است آن ها که وانمود می کنند دوستند، ولی در پی سودجویی خود هستند، دوست نیستند (ازوپ، ۱۳۶۶: ۲۵۶). سعدی در این باره می گوید:

این دغل دوستان که می بینی مگسسانند گُرد شیرینی
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۳۳)

۳۷-۴- ازوپ در اهمیت پیش بینی و پیشگیری در امور حکایت می کند که پرنده ای

خوش آواز در قفسی کنار پنجره، همیشه شب‌ها چهچه می‌زد. شبی، خفاشی به سراغ پرنده آمد و پرسید که چرا شب‌ها آواز می‌خواند؟ پرنده پاسخ داد: «من هم روزها آواز می‌خواندم و همین سبب شد که اسیر شوم. از آن زمان عهد کرده‌ام دیگر روزها نخوانم». خفاش گفت: «اکنون احتیاط فایده‌ای ندارد و تو باید از قبل به فکر چاره می‌بودی» (ازوپ، ۱۳۸۱، ۱۲۷).

سعدی در این زمینه می‌گوید:

دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۸۸)

۳۸-۴- ازوپ در مذمت «اعتماد به نفس ناروا» حکایت می‌کند: خر و خروسی در آخور نشسته بودند که ناگهان شیر گرسنه‌ای به درون آخور پرید و به سراغ خر رفت. خروس پر زد و قوقولی قویش به هوا رفت. شیر که تا آن وقت صدای خروس نشنیده بود، از ترس پا به فرار گذاشت. خر که از ترسیدن شیر گرفتار غرور شد و به دنبال شیر دوید تا به او حمله کند ولی همین که از آخور بیرون دوید، شیر متوجه تنهایی او شد و دوباره به خر حمله کرد. در نتیجه غرور بی‌جا سبب مرگ او گردید (ازوپ، ۱۳۸۱: ۱۰۷). سعدی در این مضمون می‌آورد:

چون نداری ناخن درنده تیز با دندان آن به که کم‌گیری ستیز
(سعدی، ۱۳۶۳: ۲۹۷)

۵. نتیجه

در مجموعه آثاری که به حکایت‌های حیوانات اختصاص یافته، هر دو شکل داستان انسان‌ها یا حکایات حیوانات بدون امتیاز از هم آمده است؛ یعنی فرقی بین حکایت‌های با شخصیت‌های انسانی و حکایت‌های حیوانی قائل نشده‌اند. این ویژگی درباره افسانه‌های ازوپ هم صدق می‌کند.

در مجموع از کل حکایات و افسانه‌های تعلیمی ازوپ با ۳۹ حکایت کلیات آثار

سعدی مشابَهت و همسانی دیده می شود. همان گونه که ذکر شد اکثر مضامین و درونمایه های مشترک ازوپ و سعدی را اندرزهای اخلاقی تشکیل می دهد که به شرح زیر است: آشنایی مایه خواری است، از زنان پرهیز باید کرد، گزافه گو بیهوده گوست، سرزنش نابهنگام سودی ندارد، با یک گل بهار نمی شود، خودکرده را تدبیر نیست، حوادث به مرور ایام سرد و فراموش می شوند، خداوند به کسانی کمک می کند که آن‌ها به خودکمک کنند، نشیندن اندرز پشیمانی می آورد، کم پایدار بهتر از بسیار ناپایدار، از امل دراز باید پرهیز کرد، از شوربختی دیگران باید پندگرفت، چاه کن همیشه ته چاه است، نیش عقرب نه از ره کین است، به اندازه باید سخن گفت.

جدول شماره ۱:

فضائل اخلاقی از منظر ازوپ و سعدی	رذائل اخلاقی از دیدگاه ازوپ و سعدی
مشورت نکردن با زنان	درمذمت مشورت با زنان
به اندازه باید سخن گفت	گزافه گویی
تأکید بر عادت درست	درمذمت عادت بد
شجاعت	عجز و ناتوانی
عاقبت امور دیدن	خود کرده را تدبیر نیست
احترام به دیگران	ایذاء و آزار دیگران
واقع بین بودن	آرزوی دراز
داشتن مال به اندازه	درمذمت فقر

جدول شماره ۲:

حکایات ازوپ	حکایات مشابه در کلیات سعدی
منجم باشی	منجمی به در خانه در آمد.... گلستان، باب چهارم (در فوائد خاموشی)
زن ناپارسا	مشورت با زنان تباهست... گلستان، باب هشتم (در آداب صحبت)

مال ازهر آسایش عمرست... گلستان: باب هشتم (در آداب صحبت)	خسیس
عالم بی عمل... گلستان: باب هشتم (در آداب صحبت)	بلندآواز میان تهی
هرگز ازدور زمان ننالیده بودم... گلستان: باب سوم (در فضیلت قناعت)	نظام احسن آفرینش
یکی از وزراء را پسری کودن بود... گلستان: باب هفتم (در تاثیر تربیت)	تربیت ناپذیر بودن نااهل

جدول شماره ۳:

ابواب بوستان سعدی	حکایات ازوپ
باب اول: در عقل و تدبیر و رای	حکایت گزافه گو
یکی زهره ی خرج کردن نداشت... بوستان: باب دوم (دراحسان)	خسیس
باب ششم: در قناعت	حکایت گرسنه دین و ایمان ندارد
باب هفتم: در عالم تربیت	حکایت عالم بی عمل
باب هفتم: در عالم تربیت	حکایت سرشت بد
باب پنجم: در رضا	نظام احسن آفرینش
باب پنجم: در رضا	تقدیر قابل تغییر نیست

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اتیوپ یعنی حبشی یا سیاه پوست، زیرا یونانیان باستان معتقد بودند همه سیاه پوستان زاده آفریقا یا حبشه هستند.
- ۲- در المنجد در باره ایزوبس آمده است: عنه اخذت امثال لقمان الحكيم (المنجد، اعلام، ذیل ایزوبس).
- ۳- فراخ سخن: پُرگو، پُر حرف.

- ۴- ده مرده گوی: کسی که به اندازه ده نفر سخن بگوید.
- ۵- آتنا Athena یکی از ۱۲ خدای بزرگ اولمپیایی و ایزد بانوی جنگ، صنعت، هنرها و پیشه هاست. او تجسم خرد و پشتیبان آتن بود که نام خود را بر این شهر نهاد (کندی مایک، ۱۳۸۵: ۱۴).
- ۶- انزروت: نوعی صمغ سقزی است به رنگ سرخ، زرد، یا سفید که طعم تلخ و مصرف دارویی دارد (دهخدا، ۱۳۶۵: ذیل انزروت).

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ازوپ. (۱۳۸۱). *حکایت‌های ازوپ*، ترجمه همایون پاشا صوفی، تهران: انتشارات هرمس (کیما).
- ۳- ---- (۱۳۸۳). *افسانه‌های ازوپ داستان سرای یونانی*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۴- تقوی، محمد. (۱۳۷۶). *حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی* (بررسی حکایت‌های حیوانات (فابل‌ها) تا قرن دهم)، تهران: انتشارات روزنه.
- ۵- جعفری قنوتی، محمد. (۱۳۸۵). *درباره ادبیات شفاهی افسانه‌های تمثیلی (حیوانات)*، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۴۵ و ۴۶، صص ۱۰۴-۱۱۰.
- ۶- جمال زاده، محمدعلی. (۱۳۵۲). *فابل در ادبیات فارسی*، نشریه علوم انسانی گوهر، شماره‌های ۳ و ۴، صص ۶۱-۶۹.
- ۷- جهانشاهی، ایرج. (۱۳۶۶). *ازوپ در کلاس درس (۶۶نمایشنامه پند آموز)*، تهران: انتشارات فاطمی.
- ۸- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۳). *امثال و حکم*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- ۹- ----- (۱۳۶۵). لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- رودکی. (۱۳۷۹). دیوان، زینت یزدانی، تهران: نشر پیرگان.
- ۱۱- زاکانی، عبید. (۱۹۹۹). کلیات، به اهتمام محمد جعفر محجوب، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران: زوار.
- ۱۲- زریاب خوبی، عباس. (۱۳۶۸) بزم آورد، تهران: علمی.
- ۱۳- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۳). کلیات، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- ----- (۱۳۷۹). بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۱۵- ----- (۱۳۶۸). گلستان، شرح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۱۶- ----- (۱۳۶۳). بوستان، تصحیح محمد خزائلی، تهران: جاویدان.
- ۱۷- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۴۱). دیوان، به سعی محمد تقی مدرس رضوی، تهران: ابن سینا.
- ۱۸- ----- (۱۳۵۹). حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹- شامیان، اکبر. (۱۳۸۲). حکایت های لافونتن در شعر معاصر ایران، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۶۳/۳، صص ۱۹۴-۲۰۸.
- ۲۰- عبدالله انصاری. (۱۳۷۲) مجموعه رسایل فارسی، تصحیح محمدسرور مولایی، تهران: توس.
- ۲۱- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر و شمگیر. (۱۳۶۶). قابوس نامه، با مقدمه و حواشی و تجدید نظر: سعید نفیسی، تهران: فروغی.

- ۲۲- عطار، فریدالدین. (۱۳۵۶). **مصیبت نامه**، به اهتمام عبدالوهاب نورانی وصال، تهران: زوار.
- ۲۳- غلامحسین زاده، غلامحسین و قاسم زاده، سیدعلی. (۱۳۸۹). **رفتارشناسی مکر و نیرنگ در جامعه**، نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲۸، صص ۱۸۲-۱۵۷.
- ۲۴- غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). **ادبیات تطبیقی**، ترجمه مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۱۳-۱۳۱۵). **شاهنامه**، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: بروخیم.
- ۲۶- دیکسون کندی، مایک. (۱۳۸۵). **دانش نامه اساطیر یونان و روم**، تهران: طهوری.
- ۲۷- معین، محمد. (۱۳۷۵). **فرهنگ فارسی**، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- موحدی، عبدالله. (۱۳۸۰). **بررسی شخصیت تاریخی «لقمان حکیم»**، پژوهشنامه مطالعات اسلامی، شماره ۵۳ و ۵۴، صص ۱۸-۳۰.
- ۲۹- مولوی، جلالالدین محمد. (۱۳۳۰). **فیه مافیه**، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۰- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۵۱). **کلیات خمسه نظامی گنجینه ای**، تهران: امیرکبیر.

Archive of SID